



سرآغاز

آسیب‌شناسی نهضت مشروطه به مناسبت (چهاردهم مرداد، سالروز صدور فرمان مشروطیت)

نهضت مشروطه به عنوان نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران، همواره در طول یکصدسال گذشته، مورد توجه تاریخ پژوهان ایرانی و خارجی قرار داشته و از زوایای گوناگونی، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. در این چارچوب، یکی از بحث‌های بسیار مهم و دامنه‌دار، تعیین حوزه نفوذ و نقش هر یک از اقشار و طبقات اجتماعی در این جنبش بزرگ سیاسی بوده است. علما، روحانیان و پایبندان به اصول و اعتقادات دینی از یک سو، و روشنفکران و تجددگرایان از سوی دیگر، دو طیفی به شمار می‌آیند که بیش‌ترین بحث‌ها و نیز مناقشات را به خود اختصاص داده‌اند. بدیهی است با توجه به پیچیدگی پدیده‌های اجتماعی، هیچگاه امکان نفی کامل سهم یک قشر و اثبات رهبری کامل قشر دیگر وجود نداشته، اما زمینه‌ها، چگونگی، نوع و میزان تأثیرگذاری هر یک از این دو طیف بر نهضت مشروطه، مورد بحث بوده است.

به طور کلی باید گفت، چالش میان تجدد و سنت - که از چند دهه پیش از مشروطه در کشورمان آغاز گردید - از موضوعات محوری است که در بسیاری از پژوهش‌ها و تحلیل‌ها درباره نهضت مشروطه، به آن پرداخته شده و دو طیف از نیروهای فعال در این حرکت؛ علما و روشنفکران، در قالب سنت‌گرایان و تجددگرایان، مورد توجه قرار گرفته‌اند. فارغ از هر تحلیل و تفسیر دیگری، اصولاً این گونه نامگذاری و عنوان‌بندی، فی‌نفسه دارای بار ارزشی و روانی خاصی است که بر ذهنیت خوانندگان تأثیر می‌گذارد.

به طور طبیعی تجدد، مدرنیته و نوگرایی، مفاهیم و قالب‌هایی است که حکایت از پیشرفت و توسعه دارند و لذا مقبول و مطبوع قرار می‌گیرند. از سوی دیگر،

سنت‌گرایی و آحاد، گروه‌ها و اقشار منتسب به این امر، لاجرم مفاهیمی از قبیل کهنگی، ایستائی، واپسگرایی و مقاومت در برابر پیشرفت را با خود حمل می‌کند و طبیعتاً واکنشی منفی در مخاطبان دامن می‌زند. به این ترتیب در تحلیل نهضت مشروطه، از همان ابتدا این عنوان‌بندی قالبی، به ذهنیت مخاطبان، جهتی خاص می‌دهد و امکان قضاوت بدون پیشداوری را از آن‌ها سلب می‌کند. بنابراین هنگامی که طیفی از نویسندگان، علما را در عصر مشروطیت مهم‌ترین «رهبران سنتی» جامعه ایرانی می‌خوانند - که در برابر تفکرات جدید و فعالیت‌های تجدیدطلبانه عصر قرار داشتند - در واقع، از همان ابتدا روحانیت به عنوان حافظ سنت، در موضعی قرار گرفت که حداکثر تلاش و دستاورد آن، دفاع از خود در برابر سیل تجدید بوده است.

بر این اساس، اولین نکته‌ای که باید در مطالعه متون مشروطیت مورد توجه قرار داد، مراقبت از ذهن به منظور فقدان تأثیرپذیری آگاهانه یا ناخودآگاه از دو عنوان سنت و تجدید است. واقعیت آن است که هیچیک از این دو عنوان را، نمی‌توان به طور کلی مردود یا برعکس، صددرصد پذیرفتنی و مقبول دانست. آنچه باید صورت گیرد، یافتن و جدا کردن نکات مثبت و منفی، و سودمند و زیانمند در هر یک از این دو مقوله است. طبعاً با همین نوع نگاه، می‌توان و باید به بررسی افکار، مواضع و عملکردهای پیروان سنت و تجدید پرداخت.

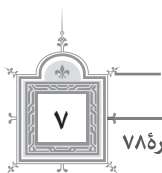
از سوی دیگر، برخی از نویسندگان به طرح این ادعا پرداخته‌اند که ضعف اساسی و شاید مهم‌ترین ضعف علما و روحانیان در جریان نهضت مشروطه، بویژه آن بخش از نهاد روحانیت که موضعی سرسختانه در مقابل جریان غربگرا داشتند و مشروطه مورد نظر آن‌ها را رد می‌کردند، ناتوانی در ارائه طرح و الگوی جایگزین برای آن نوع مشروطگی بوده است. در واقع به اعتقاد این نویسندگان، بیش‌ترین کارآمدی روحانیت در آن نهضت، در زمینه سلب و نفی بوده است.

برای ارزیابی این اظهارنظر، باید به جوانب مختلف آن نگریسته شود تا بتوان داورى درست‌تری داشت. بدین منظور، نخست باید به این مسئله اندیشید که آیا «منورالفکران دموکراسی طلب»، واقعاً طرح و برنامه اصلاحی و نوگرایانه‌ای بر اساس اندیشه و دیدگاه خود تدوین و تنظیم کرده و در برابر، روحانیت و علما در ریختن برنامه و طرحی برای حکومت، ناکام مانده بودند؟ در پاسخ به این پرسش، باید گفت: اگرچه روشنفکران، بظاهر دارای طرح و برنامه‌ای بودند، اما این برنامه، عمدتاً برگرفت و اقتباسی از الگوهای سیاسی و حکومتی غربی بود. به عبارت دیگر، روشنفکران و مشروطه‌طلبان غربگرا در آن برهه، نقش مترجم را در انتقال نظریات، شیوه‌ها و الگوهای سیاسی به داخل کشور بازی می‌کردند؛ حال آن‌که عالمان مشروطه‌خواه و نیز مشروطه‌مشروع‌خواه، براساس آموزه‌های دینی و

همچنین، تکلیف و مسئولیتی که بر دوش خود احساس می‌کردند، به هیچ رو در صدد الگوبرداری صرف از غرب نبودند. لذا پرواضح است که طیف نخست، کاری سهل و طیف دیگر، کاری بس مشکل در پیش رو داشتند. اما با این حال نگاهی به واقعیات، حاکی از آن است که علما و نیروهای مذهبی، توانسته‌اند در چنین راه صعب و دشواری نیز گام‌های بلندی بردارند: «وقتی از رسائل دوره مشروطیت بحث می‌کنیم - آن چیزی که مسلم است - حدود هشتاد رساله سیاسی است که در دهه اول مشروطه نوشته شده است که از این رسائل قسمت اعظم آن تألیف علمای دینی و یا از مردم عادی کوچه و بازار بوده است، و اکثر رساله‌های اقتباس گونه و ترجمه شده، از ناحیه کسانی نوشته شده که غربگرا و در جبهه تجددخواهان قرار داشته‌اند؛ البته در این گروه هم رسائل تألیف شده وجود دارد، ولی درصد کم‌تری نسبت به شریعت خواهان در این قسمت مشاهده می‌شود.» - (نجفی، ۱۳۷۹، صص ۹۲-۹۴)

البته جدا از این مسئله، نمی‌توان منکر این واقعیت شد که میزان حساسیت‌ها و نوع مصلحت‌اندیشی‌ها در میان تمامی علما، یکسان نبود و در برهه‌های مختلف، می‌توان اختلاف‌نظرهایی در میان آن‌ها درباره مشروطیت و اوضاع و احوال حاکم بر آن مشاهده کرد. اما به هر تقدیر برای روحانیت، اسلام به عنوان ملاک و معیار اصلی مطرح بود و هر عامل و مسئله دیگری را با این محک، ارزیابی و سنجش می‌کردند. به همین دلیل، اگرچه عالمانی مانند آخوندخراسانی، شیخ‌عبدالله مازندرانی، علامه نائینی و آیت‌الله طباطبائی و بهبهانی، پس از چندی با شیخ‌فضل‌الله نوری، اختلاف نظر پیدا کردند و ظاهراً در تقابل با یکدیگر قرار گرفتند، اما از آن‌جا که مراد این طیف عالمان از مشروطه‌خواهی جز استقلال میهن، مبارزه با استبداد داخلی، رویارویی با استعمار خارجی و در نهایت، تعظیم و تقویم بنیان‌های اسلام در کشور نبود، با مشاهده انحرافات و کج‌روی‌ها و سپس مفسده‌های انجمن‌ها، گروه‌ها، روشنفکران و سیاستمدارانی که دارای عنوان مشروطه‌خواهی بودند، گرفتار نگرانی‌های شدید و دلسردی و افسردگی خاطر گردیدند و به موضعگیری در قبال مشروطه موجود و مشروطه خواهان در صحنه پرداختند. در واقع آن‌گونه اختلافات، ناشی از تفاوت معیار در نزد آن‌ها نبود، بلکه به نوع تفسیر و تحلیل هر یک از آن‌ها از مشروطه و نیز، چگونگی مصلحت‌اندیشی در باب مقتضیات روز باز می‌گشت.

علما و روحانیان، همزمان می‌بایست سه مسئله «اسلام»، «حکومت استبدادی موجود» و «مشروطیت» را مورد توجه و دقت قرار می‌دادند و پس از یافتن نقطه تعادل میان آن‌ها به عنوان «حد مقدور»، برای تحقق و سپس محافظت از آن تلاش می‌کردند. این، در حالی بود که روشنفکران غربگرا یا حتا روحانیان و اشخاص مسلمانی که تعبد یا توجه لازم را به



حفظ و رعایت موازین اسلامی نداشتند، صرفاً با چشم دوختن به مشروطیت از نوع غربی آن، کار بسیار سهل و ساده‌ای در پیش رو داشتند. بنابراین «مشروطیت» اگرچه اشتراکی لفظی میان منورالفکران و علما به حساب می‌آمد، اما آن زمینه اشتراک معنایی کامل میان این دو طیف از مشروطه‌خواهان وجود نداشت.

در حقیقت عالمان مشروطه‌طلب، اساساً دنبال مشروطیتی با ماهیت و محتوای غربی نبودند. روحانیت در جایگاه قشری که در کلیت خود (فارغ از برخی جزئیات و استثناها) مدافع توده‌های مردم در مقابل حکومت‌های استبدادی و حاکمان ظالم بوده است، در جریان نهضت مشروطه، بخوبی از آنچه در پی کسب و استقرارش بود، آگاهی داشت و اتفاقاً همین آگاهی و هوشیاری، باعث می‌شد تا نیروهای غربگرا و بی‌تعهد به اسلام، برای پیشبرد مقاصد خود، راه‌ها و شیوه‌های اصولی و منطقی را کنار بگذارند و دست به کار ترفندها و روش‌های غیر متعارف شوند و از طریق فضاسازی‌ها و اعمال فشارهای تبلیغاتی و روانی، سعی در عقب‌نشاندن علما از مواضع اصولی خود داشته باشند.

به‌کارگیری چنین شیوه‌هایی تحت عنوان تلاش برای دستیابی به «مشروطیت» و دموکراسی، حاکی از چه واقعیتی در آن دوران بود؟ آیا می‌شد با بهره‌گیری از روش‌های غیراخلاقی و حاکم ساختن جو ارباب و شانتاژ و ترور، به مشروطه، آزادی و دموکراسی دست یافت و آیا بر نیروها و انجمن‌ها و گروه‌هایی که دست به چنین اقداماتی می‌زدند، می‌توان نام و عنوان مشروطه‌خواه واقعی نهاد؟

این روش‌ها، اگرچه بظاهر برای استقرار مشروطه در کشور به کار گرفته می‌شد، اما در بطن خود نطفه استبداد جدیدی را می‌پروراند که در مقاطع بعدی به صورت سد و مانعی بزرگ برای پیشرفت مشروطیت مبتنی بر فرهنگ دینی و ملی و مقتضیات کشور، جلوه‌گر شد و دورانی از بی‌ثباتی سیاسی، درگیری، ناامنی و رکود شدید اقتصادی را بر ایران حاکم ساخت. نگاهی به مقوله آزادی و کشمکش‌هایی که در آن مقطع بر سر این مسئله میان غربگرایان و اسلامگرایان نیز صورت گرفت، در تبیین واقعیت‌های آن برهه حساس از حیات سیاسی کشورمان، بسیار مؤثر خواهد بود. مسلماً پیگیری مبارزه برای دستیابی به آزادی براساس دو اصل رهائی از استبداد داخلی و استعمار خارجی، البته در چارچوب‌های مشخص نظری و عملی، ممکن بود دستاورد بسیار گرانبهائی برای مردم ایران داشته باشد، اما نیروهای غربگرا، با دستاویز کردن مفهوم آزادی و نیز مفاهیمی همچون مساوات، برابری و برادری و دامن زدن به هرج و مرج و دمیدن در کوره احساسات و هیجانات و سرازیر کردن سیل اتهامات و دشنام‌ها در روزنامه‌ها، اطلاعاتیه‌ها و شبنامه‌ها، باعث شد تا مقصود اصلی و اساسی آزادیخواهی در زیر آوار این مسائل گم و از دسترس خارج شود. به این ترتیب، زمینه‌ای

آماده گردید تا این بار استبداد داخلی، و استعمار خارجی، در کالبد یک نفر جمع شود و در قالب حکومت رضاخانی، خشن‌ترین و غیرانسانی‌ترین چهره خود را به نمایش گذارد. اتفاقاً نکته جالب این جاست که غالب نیروهای آزادیخواه غربگرا مانند سیدحسن تقی‌زاده، به صورت عاملان چنین دستگاه حکومتی درآمدند البته ناگفته نماند که تقی‌زاده در اوج فعالیت‌های آزادیخواهی و مشروطه‌طلبی خود نیز، به گونه‌ای رفتار کرد که دقیقاً برخلاف چنین شعارهایی بود: «تقی‌زاده در تاریخ سیاسی این دوره، در دست داشتن در دو قتل مهم سیاسی، یا آگاهی داشتن از مقدمات این قتل‌ها، متهم است. یکی در قتل امین‌السلطان و دیگری در قتل سیدعبدالله بهبهانی. او، در هر دو مورد خود را مبرا و بی‌گناه برشمرده و بارها مؤکداً گفته است که هیچ نوع آگاهی هم از ماجرای این قتل‌ها از پیش نداشته است... مدارک، شواهد و قراین بسیاری در دست است که او به عنوان نماینده مجلس، هم با حیدرخان عمواغلی و هم با اجتماع‌یون عامیون، چه در ایران و چه در قفقاز، در ارتباط نزدیک بوده است و نمی‌توانسته است از تصمیمات، دیدگاه‌ها و اقدامات سیاسی آن‌ها - آن‌گونه که خود می‌گوید - بی‌خبر بوده باشد.» (آجودانی، ۱۳۸۲، صص ۱۰۴-۱۰۵)

بیان این موارد، مسلماً به معنای نادیده انگاشتن نقص‌ها و نقصان‌های موجود در نحوه عملکرد علما و روحانیون از هر دو طیف «مشروطه‌خواه» و «مشروطه‌مشروعه‌خواه» نیست. مهم‌ترین اشکال و ایراد وارد بر آن‌ها، نبود حفظ وحدت نظر و رویه در میانشان در طول مسیر بود؛ تا جایی که در برهه‌ای از زمان کاملاً روبه‌روی یکدیگر قرار گرفتند. اشکال دیگر را، باید بی‌توجهی علما به دست‌های اختلاف‌افکن پنهانی دانست که با مدیریت نیروهای غربگرا هدایت می‌شد. نمونه‌ای از این قضایا را، می‌توان در نجف اشرف و شعله‌ور ساختن آتش اختلاف و کینه میان علمای تراز اول مقیم آن شهر و نیز پیروان و طرفداران آن‌ها مشاهده کرد. گزارشی که علامه شهرستانی، از شاگردان و پیروان آخوند خراسانی در این باره نگاشته، گویای بسیاری از مسائل است: «در خلال سال ۱۳۲۵ ق. درگیری بسیار شدیدی... شروع شد و دشمنی که به نهایت وحشیگری از اذیت رساندن عوام نسبت به برادران و گروه ما رسید و این، مبتنی بر اندیشه‌ای عامیانه بود که ما را خواهان نوعی آزادی می‌کرد که ضد دین است و چه بسیار کسانی که آن‌ها برسرشان زدند (ضرب و جرح و احیاناً قتل) و من بر این باورم که برخی از شیاطین آن‌ها کاری زشت و بد کردند، به این شکل که اعلامیه‌ای بر دیوارها نصب و منتشر کردند که در آن، دستی کشیدند که ششلول داشت و آن‌ها در آن اعلامیه، سید [کاظم] یزدی، یکی از علما را مخاطب قرار داده و او را سوگند دادند که به نظر مردان مشروطه‌خواه برگردد، وگرنه او را می‌کشند. این اعلامیه، اثر بدی در روان عوام داشت و یاری آن‌ها نسبت به یک گروه بیش‌تر و عواطف آن‌ها برانگیخته

شد و اندیشیدند که آن‌ها مجرمان و گنهکارانی هستند که می‌خواهند پسر رسول خدا (ص) را بکشند... و دشمنی بین دانشمندان و عوام به شکلی خطرناک گردید و نجف، چون پارچه‌های شلعه‌ور و افروخته شد.» - (نجفی، ۱۳۷۹، صص ۹۲-۹۴)

همچنین علمای مشروطه‌طلب، توجه کافی و لازم را به طیف نیروهای غرب‌گرای مشروطه‌خواه نداشتند. این، در حالی بود که علاوه بر هشدارها و اندازهای شیخ فضل‌الله، نحوه عملکرد انجمن‌های مخفی، احزاب و گروه‌های علنی و روزنامه‌ها، جملگی حکایت از کجروی فکری و عملی صحنه‌گردانان سیاست مشروطه‌خواهی و آزادی‌طلبی غربی داشت. در چنین اوضاع و احوالی، عالمان مشروطه‌خواه، به جای آن که یکسره به قصد و غایت این حرکت یعنی استقرار مشروطه و رهائی از استبداد داخلی و استعمار خارجی از نگاه خود می‌اندیشیدند، می‌بایست به مسیر و ابزارها و شیوه‌های کاربردی برای رسیدن به آن غایت نیز توجه کافی می‌کردند. تا جبهه‌ای متحد و معتدل تشکیل دهند و مانع از سرخوردگی‌های بعدی شوند. متأسفانه بی‌توجهی در این زمینه، باعث شد تا شیخ فضل‌الله نوری بناچار در کنار حکومت محمدعلی شاه قرار گیرد و سپس به دست عده‌ای مغرض و ضد‌دین سربهدار گردد، سید عبدالله بهبهانی هدف ترور قرار گیرد و جان خود را بر سر این راه بگذارد، سید محمد طباطبائی به گوشه‌انزوا رانده شود، علمای مشروطه‌خواه نجف پس از تهدیدهای جانی، افسرده و سرخورده شوند و سرانجام، آخوند خراسانی نیز به طرز مشکوکی، دارفانی را وداع گوید.

در این جا با تأمل در بخشی از نامه‌ای به جامانده از شیخ عبدالله مازندرانی، می‌توان فرجام ماجرای مشروطیت را از نگاه این روحانی بزرگ مشروطه‌خواه و یار نزدیک آخوند خراسانی آشکارا مشاهده کرد: «... مادامی که اداره استبدادیه سابقه طرف بود، این اختلاف مقصد بروزی نداشت. پس از انهدام آن اداره ملعونه، تباین مقصد علنی شد. ماها ایستادیم که اساس را صحیح و شالوده را بر قوایم مذهبی - که ابدالدهر خلل ناپذیر است - استوار داریم. آن‌ها هم در مقام تحصیل مراودات خودشان، به تمام قوا برآمدند. هر چه التماس کردیم که «ان لم یکن دین و کتیم لاتخافون المعاد»، برای حفظ دنیای خودتان هم اگر واقعاً مشروطه‌خواه و وطن خواه‌اید، مشروطیت ایران جز بر اساس قویم مذهبی ممکن نیست استوار و پایدار بماند، به خرج نرفت. وجود قشون همسایه را هم در مملکت اسباب کار خود دانسته، اسباب بقا را فراهم و به کمال سرعت و فعالیت در مقام اجرای مقاصد خود برآمدند.

دوم این که چون مانع از پیشرفت مقاصدشان را فی‌الحقیقه ما دو نفر یعنی حضرت حجت‌الاسلام آقای آیت‌الله خراسانی - دام‌ظله - و حقیر منحصر دانستند، از انجمن سرّی طهران، بعض مطالب طبع و نشر شد و جلوگیری کردیم. لهذا انجمن سرّی مذکور

که مرکز و به همه بلاد شعبه دارد، و بهائیه -لعنهم الله- هم محققاً در آن انجمن عضویت دارند و هکذا آرامنه و یک دسته دیگر مسلمان صورتان غیر مقید به احکام اسلام که از مسلک فاسده فرنگیان تقلید کرده‌اند هم، داخل هستند. از انجمن سرّی مذکور به شعبه‌ای که در نجف اشرف و غیره دارند، رأی درآمده که نفوذ ما دو نفر تا حالا که استبداد در مقابل بود، نافع و از این به بعد مضر است، باید در سلب این نفوذ بکوشند؛ و مجالس سرّیه خبر داریم در نجف اشرف منعقد گردید... حالا که مطلب بالا گرفت، مکاتیبی به غیر اسباب عادیه به دست آمده که برجانبان هم خائف و چه ابتلاها داریم. از یک طرف، شکایات بلاد از صدمات و تعدیات و اشاعه منکرات و خرابی ادارات، شب و روزی برایمان نگذارده، از طرف دیگر متصل به اصلاح خرابی مرکز مشغول و یک ثلمه را اگر سد کنیم، هزار خرابی از جاهای دیگر پدید و واقعاً خسته و درمانده شده و برجان خودمان هم خائفیم...» (حقانی، ۱۳۷۸، صص ۲۴۵-۲۴۶)

بنابراین، جای شکی نیست که روحانیت مشروطه خواه اگر چه در ابتدای این حرکت و نهضت به صورت متحد و یکپارچه و به عنوان مؤثرترین نیرو و عامل، پای در این مسیر نهاد و در مقاطع اولیه نیز، توانست موفقیت‌های چشمگیری کسب کند، اما به دلیل فقدان توجه کافی به ضروریات و مقتضیات چنین حرکتی، نتوانست موقعیت خود را در این عرصه حفظ کند و غربگرایان، با روش‌های خاص، توانستند با اختلاف افکنی در میان علما، سکانداری این جنبش را به دست گیرند و آن را از مسیر منطبق با منافع ملی ایرانیان خارج سازند. بی‌تردید نهضت مشروطه، تجربه‌ای گرانبها برای تمامی علاقه‌مندان به ایران و اسلام است تا با مرور چندباره آن و بررسی نقاط ضعف و قوت تمامی نیروهای فعال در آن، از تکرار لغزش‌ها جلوگیری کنند و استقلال و آزادی پایدار کشور را، در جهان پرتلاطم و پیچیده کنونی رقم بزنند.

مسعود رضائی شریف آبادی

کتابنامه

- نجفی، موسی. (۱۳۷۹). *حوزه نجف و فلسفه تجدد در ایران*. تهران: نشر مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- آجودانی، ماشاءالله. (۱۳۸۲). *مشروطه ایرانی*. تهران: نشر اختران.
- حقانی، موسی. (۱۳۷۸). «اسناد: تهران و تبریز؛ دو کانون پر التهاب مشروطیت (تبریز در تعارض میان مشروطه خواهان و مشروطه خواهان)». *فصلنامه تاریخ معاصر ایران*، ۳ (۱۰)، صص ۱۹۵-۲۷۴.

